

به عرض حال جسارت گردید

سرشناسه: چرم‌شیر، محمد، ۱۳۳۹

Charmshir, Mohammad

عنوان و نام پدیدآور: به عرض حال جسارت گردید / محمد چرم‌شیر

مشخصات نشر: تهران: نشر چشمه، ۱۴۰۴

مشخصات ظاهری: ۸۱ ص

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۱-۱۴۶۹-۷

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: Persian fiction--20th century

رده‌بندی کنگره: PIRA۰۱۲/۸

رده‌بندی دیوبی: ۸۴۳/۶۲

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۱۰۲۹۸۵۷۶

اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی: فیبا

دفتر مرکزی خانواده‌ی فرهنگی چشمه

تهران، کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲، تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰

کتاب‌فروشی چشمه‌ی کریم‌خان

تهران، خیابان کریم‌خان زند، نبش میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷، تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶

کتاب‌فروشی چشمه‌ی کورش

تهران، بزرگراه ستاری شمال، نبش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، طبقه‌ی پنجم، واحد ۴، تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۸

کتاب‌فروشی چشمه‌ی کارگر

تهران، خیابان کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲، تلفن: ۸۸۳۳۳۵۸۳

کتاب‌فروشی چشمه‌ی دانشگاه

تهران، خیابان انقلاب، رویه‌روی دانشگاه تهران، بین فخر رازی و دانشگاه، پلاک ۱۲۰۶، تلفن: ۶۶۴۷۹۴۷۰

کتاب‌فروشی چشمه‌ی نزدیک کتاب

تهران، خیابان کریم‌خان زند، بین ایرانشهر و ماهشهر، پلاک ۱۳۴، طبقه‌ی اول بعد از همکف، تلفن: ۸۸۴۹۰۷۲۶

کتاب‌فروشی چشمه‌ی بابل

بابل، خیابان مدرس، نبش مدرس ۲۱، مرکز خرید پلازا، طبقه‌ی سوم، واحد ۳۱۱، تلفن: ۲-۴۴۴۲۳۰۷۱ (۰۱۱)

کتاب‌فروشی چشمه‌ی دلشدگان

مشهد، بولوار وکیل‌آباد، بین وکیل‌آباد ۱۸ و ۲۰ (بین هفت‌تیر و هنرستان)، پلاک ۳۸۶، تلفن: ۳۸۶۷۸۵۸۷ (۰۵۱)

کتاب‌فروشی چشمه‌ی دلشدگان آرمیتاژ

مشهد، بولوار وکیل‌آباد، بولوار هفت‌تیر، مجتمع تجاری آرمیتاژ، طبقه‌ی سوم.

کتاب‌فروشی چشمه‌ی رشت

رشت، خیابان معلم، میدان سرگل، ابتدای کوچه‌ی هفدهم، تلفن: ۲۱۹۹۸۴۸۹ (۰۹۰)

کتاب‌فروشی چشمه‌ی البرز

کرج، عطیه، بولوار شریعتی، مرکز تجاری فرهنگی مهرادام، طبقه‌ی پنجم، تلفن: ۳۵۷۷۷۵۰۱ (۰۲۶)

تلفن پخش کتاب چشمه: ۷۷۷۸۸۵۰۲

کتاب‌فروشی چشمه‌ی آنلاین:

www.cheshmeh.ir



nashrecheshmehpub.com cheshmehpublication



محمد چرم شیر



به عرض حال جسارت گردید

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۱-۱۴۶۹-۷

نشر چشمه؛ ناشر ادبیات خانوادگی فرهنگی چشمه

به عرض حال جسارت گردید
محمد چرم شیر

ویراستار:

مدیر هنری: فؤاد فراهانی

همکاران آماده‌سازی:

لیتوگرافی: باختر

چاپ: دالاهو

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۴۰۵، تهران

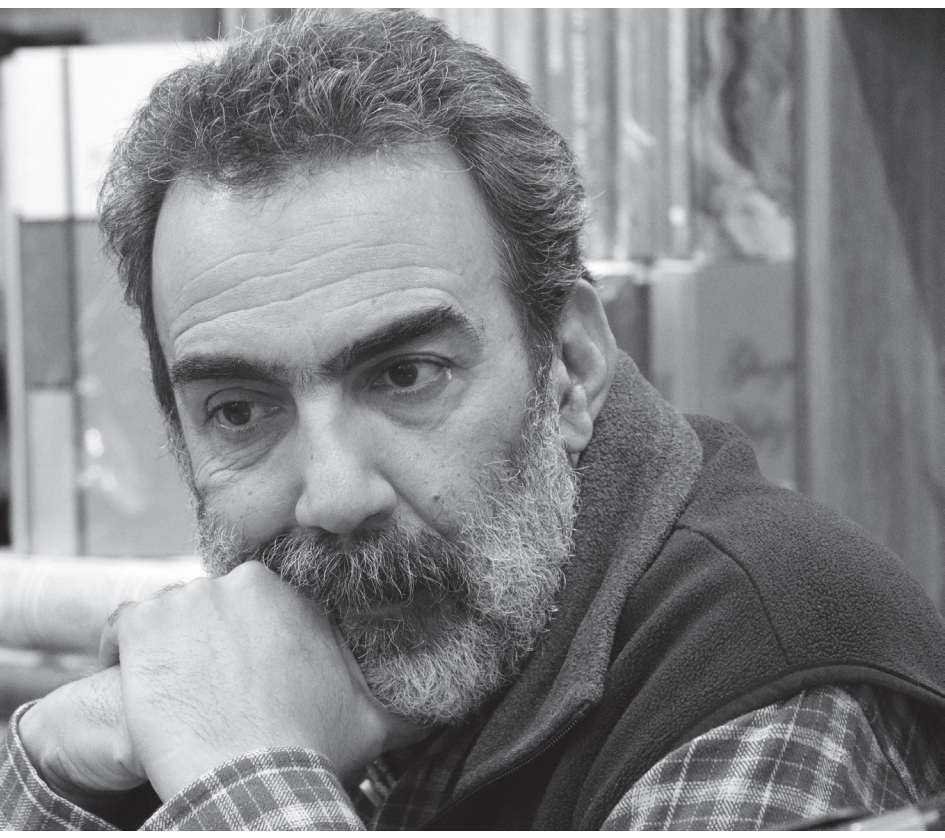
حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چشمه است.

هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر مشروط به دریافت اجازتی کتبی ناشر است.

درباره‌ی

هزار داستان

داستان بلند یا «نولا» در ادبیات داستانی ایرانی همیشه جایگاه متمایزی داشته. گاهی آن را رمان خوانده‌اند و گاهی داستان کوتاه، درحالی‌که نولا در طبقه‌بندی شکل‌های ادبی همواره جایگاهی مستقل داشته است. بنا بر همین اهمیت، تصمیم گرفتیم بخش داستان بلند یا نولا را بنا کنیم، با توجه به معیارهایی مانند تعداد کلمات و تمایزهای روایی‌اش با رمان و داستان کوتاه. ملاک ما نیز بر اساس استانداردهای جهانی در وهله‌ی اول تعداد کلمات است که بین ده تا سی و پنج هزار کلمه است. نام این مجموعه را در بخش ادبیات جهان «برج بابل» و برای آثار ایرانی «هزارداستان» گذاشته‌ایم؛ و امیدواریم نولا‌های ایرانی، که در گذشته به ناچار و به غلط رمان یا داستان کوتاه محسوب شده‌اند، در این مجموعه امکان انتشار یابند. نولا درنگی است میان داستان کوتاه و رمان شاید و برخوردار از توانمندی خاص. شماری از آثار بزرگ تاریخ ادبیات ما هم در قالب آن نوشته شده‌اند و همیشه بر سر رمان یا داستان بلند بودن‌شان بحث بوده است: بوف کور هدایت، ملکوت صادقی، مدیر مدرسه‌ی آل‌احمد، از روزگار رفته حکایت گلستان... امید داریم «هزارداستان» فرصتی باشد برای مخاطبان؛ چه، روایت هزار داستان می‌تواند بسازد از این روزگار و تاریخی که پرشتاب بر ما می‌گذرد.



درباره‌ی نویسنده

۷

محمد چرم‌شیر نمایش‌نامه‌نویس و معلم نویسندگی برای تئاتر و باقی عرصه‌هاست. او بیش از سه دهه است که پیوسته مبانی نوشتن را به هنرجویان و علاقه‌مندان درس می‌دهد. چرم‌شیر نویسنده‌ای پرکار است که تمام زندگی خود را وقف تئاتر، نمایش، تدریس و به طور کلی هنر و ادبیات کرده است. از او تابه‌حال چندین و چند نمایش‌نامه منتشر شده و به روی صحنه رفته است. اولین اثر داستانی او اول خیابون قنات بود که سال ۱۴۰۴ به همت نشر چشمه منتشر شد. شیوه‌ای که چرم‌شیر برای نوشتن نمایش‌نامه‌ها و داستان‌هایش برمی‌گزیند شباهتی به روش کار نویسندگان پیش از او ندارد. او تلاش می‌کند هر کلمه را در بهترین و مناسب‌ترین وضعیت در جمله قرار دهد تا امکان تفسیر و تأویل را هر چه بیش‌تر کند. از سال ۶۴ که اولین نمایش‌نامه‌اش با نام خداحافظ به روی

صحنه رفت تا به امروز مضامین و شکل‌های متنوعی را برای نوشتن تجربه کرده و در هر شیوه‌ای قریحه‌ی خود را آزموده است. حاصل این تجربیات را سال‌هاست که دارد به علاقه‌مندان، خصوصاً جوانان، منتقل می‌کند و در این راه نویسندگان زیادی را به جامعه‌ی ادبی و هنری معرفی کرده است.

به سام،
پسر ماهان،
پسر تِسا

جناب آقای کیانیان مدیر مسئول محترم نشر چشمه
با سلام

چندی پیش از طریق پست شهری کاغذ نامه‌ای دریافت شد
بی‌رد و اثر که معلوم نماید از طرف چه کسی و به چه منظوری
ارسال شده است. درون لفاف کاغذ نامه سنگ سپیدی قرار داشت
که نام من بر آن قابل رؤیت بود، به همراه یادداشتی با این مضمون
که «و ایشان را سنگی سپید خواهم داد و بر آن سنگ نامی نگاشته
که هیچ‌کس از آن آگاه نیست، الا ایشان که سنگ را می‌ستانند.»
غریب بود. در کاغذ نامه کتابی بود کهنه و شیرازه‌ازهم‌رفته با عنوان
به عرض حال جسارت گردید. طبق مندرجات برگ یکم آن،
کتاب در سال هزار و سیصد و ده خورشیدی در مطبعه‌ای در آنقره
(آنکارا) انتشار یافته است (کتاب را خدمت شما ارسال کردم).

اسبابی شد در زمان بی‌فرستی دست به مطالعه‌ی کتاب بزنم. هر برگ را با شگفتی به برگ بعد رساندم. غریب بود. بی‌صرف وقت در میان اوراقِ سوابق به جست‌وجو پرداختم تا ردواری از سابقه‌ی کتاب و چاپ آن بیابم، نیافتم. کنجکاوی مهلت نداد، من باب اطلاع از چندوچون کتاب و نگارندگان آن چاره‌ای نماند الا مراجعه به نشانی فرستنده. در چند نوبت مراجعه شد، ساکن یا ساکنین در نشانی حضور نداشتند. غریب که همسایگان سکونت‌خانمی را در نشانی ارجاع می‌دادند اناری‌پوش با سربندی با گل‌های پامچال (پس از مطالعه‌ی کتاب، غریبی این نکته دستگیر خواهد شد).

۱۲

جناب آقای کیانیان، کتاب حاضر از برخی جهات شگفت‌انگیز است که امیدوارم شما هم بعد از مطالعه‌ی آن با من هم‌نظر شوید. در این روزها که، به سبب برخی از مشکلات، روزگار را بیش‌تر در آه و دم می‌گذرانم، دریغم آمد این کتاب نزد من و در محاق بماند.

در انتظار مساعدت جناب‌عالی
ارادتمند، محمد چرم‌شیر

حین‌التحریر: در خوانش‌های چندباره‌ی متن کتاب در مورد بعضی اشخاص، تاریخ‌ها و اماکن توضیحاتی لازم دیدم که آورده شد.

به عرض حال جسارت گردید

چاپ مطبعه‌ی گُزل

سال ۱۳۱۰

مصحف در اختیار دست‌کار اتابک شیرگیر است که شهرت به شیرگیر دارد. از حیات و ممات ایشان اخبار دست‌یافت نیست، الا آنچه شخص‌شان معلوم‌داشت نموده‌اند در این مصحف به قدر قلیل. مصحف ایشان به طرز علی‌حده به شماره‌ی شصت و سه ورق به قطع شانزده در ده سانتی‌متر به خط تعلیق و در لفاف چرم سرخ ضبط گردیده که از آخر اوراق پنج ورق سپید معطل مانده. [این اوراق در دست نیست و ردواثری هم از آن یافت نشد.]

به سبب ازدیاد دخول اخبارات و الفاظی که ایشان مستمراً عرض اطلاع نموده‌اند، ظنّ ایام خط شدن اوراق به روزگار حیات اعلیٰ حضرت فقید، روحنا فداه، می‌رود که وثوق اطمینان آن قابل دوام نیست. قطعیتاً قدری احتیاط دارد حصول اطلاع از این که جناب اتابک به جهت تنگی نان، به قوه‌ی عقل، ارتکاب به راست‌دروغ

این مصحف نموده‌اند، یا چنان‌چه در تحریرشان عرضه‌داشت کرده‌اند با وساطت اجزای درب‌خانه اخباری فراهم آورده‌اند و معروض به مصحف نموده‌اند. گذشته از این فقرات، عقول حیرت دارد که این مصحف در مصحف‌خانه‌ی مرحوم جورج واشینگتن، رئیسِ الروسای دولت فحیمه‌ی امریکن، دست‌یاب گردیده است. [در مکاتبات با این کتاب‌خانه، سابقه‌ای از وجود کتاب در آن مکان یافت نشد.] سبب وجود این مصحف در آن مصحف‌خانه به عهده‌ی مجهول است. هر چند گردن‌کجی، تنگی‌نان و سستی عقل وصیلت فراهم آورده تا رعیت پریشان‌بی‌کاره، پُرپوچ منزل، مستمراً چیزی بیرون آورده ببندازند، و اتباع خارجه اموال ایشان را به قصد کیسه‌بُری کارپردازی نمایند. به هر تقدیر مقدرات ایام اسباب فراهم آوردند تا رونمای این مصحف به عهده‌ی تعویق اوفتد تا همین روزگار که آفتابِ عمر فدوی به جانب بام اوفتاده. از همین باب زیاده‌جسارت گردید و این مصحف در مطبعه‌ی ابراهیم گُزل در بلده‌ی آنقره به زیور طبع آراسته شد. [سابقه‌ای از وجود این مطبعه در شهر آنکارا موجود نبود.] شرح مبسوط دست‌یافت شخص‌شان به مصحف جناب اتابک، که همچون نقل شخص‌شان به خواب‌وخیال می‌رود، در آخر مصحف ایشان معروض گردیده. [هیچ مؤخره‌ای در انتهای کتاب مندرج نیست.] لیکن آنچه به سفر ما انجامید به جهت دست‌یافت به این مصحف، به اندازه‌ی اکتفا، معروض می‌گردد.

قبله‌ی عالم، شاهنشاه جهان‌پناه مظفرالدین‌شاه، انار الله برهانه،

در آخرین سفرشان به جانب بلاد فرنگ از جانب منوچهرخان معتمدالدوله [سابقه‌ای از شخص ایشان یافت نشد] از وجود مصحف جناب اتابک حصول اطلاع فرمودند. دست‌یافت شخص منوچهرخان به اخبارات مرتبط به مصحف بر عهده‌ی مجهول است. قبله‌ی عالم امر فرمودند به جانب منوچهرخان که اخبار صحیح‌ه خدمت ایشان کارپردازی نمایند و نکته‌ای از آن را متروک ننمایند. به سبب بعضی مخاطرات، قبله‌ی عالم عنایت داشتند در مصحف جناب اتابک نکته‌ای مرقوم نباشد تا اسباب چراغ گردد، الواط و اوباش و اجامر اراده‌ی کلام نمایند و شیرازی رعیت از هم بدرانند. عنایت ایشان در آن ایام به مرعی شدن قلیل غائله‌ی مشروطه بود که مقرون به فساد بود. جناب منوچهرخان، به جهت برخی اباطیل که شرح آن در حوصله نیست، ارتکاب به امر ایشان نکردند. قبله‌ی عالم مکدر شدند. به جانب جناب منوچهرخان هراس اوفتاد هلاک‌شان قطعی است. قبله‌ی عالم با عطوفت ملوکانه امنیت کامل فرمودند و جناب منوچهرخان قباحت کردند. علی‌ایّو حال قبله‌ی عالم فدوی را گماردند جهت سفر به بلاد امریکن از باب دست‌یافت به این مصحف و عرضه‌داشت خدمت ایشان. به جهت برخی زشت‌کاری‌ها که در ولایات اوفتاد، کار تمهید سفر تعویق شد تا روزگار توشیح اوراق ضاله‌ی مشروطیت به خامه‌ی قبله‌ی عالم، که بر خلق جهان آشکار است به چه حد قرین کراحت داشت از جانب ایشان. همان ایام اسباب سفر راست شد. قبله‌ی عالم اذن سفر دادند به تعجیل.

عازم شدیم. سفر تا بلاد امریکن زیاده دراز اوفتاد. اخبار ارتحال جان سوز ملک الملوکِ عالم را در میانه‌ی سفر دریافت کردیم. اندوه بر ما اوفتاد. در کار ابتیاع مصحف گره کور اوفتاده بود که آخرالامر با وساطت مخدره‌ای وجیهه در آن مصحف‌خانه، که یادشان گرامی و عمرشان دراز باد، با آن جامه‌ی فاخر اناری‌رنگ و آن سربند مزین به گل‌های پامچال، دست‌یافت گردید. تاقه‌ای ترمه به رسم تحفه از جانب شاهنشاه مرحوم خدمت‌شان عرضه‌داشت کردیم. و ایشان متقابلاً سنگ سفیدی بر ما عرضه داشتند که نام ما بر آن نقش بود به همراه یک فقره قرتاس که مزین بود به این عبارت: «و ایشان را سنگی سپید خواهم داد، و بر آن سنگ نامی نگاشته که هیچ‌کس از آن آگاه نیست الا ایشان که سنگ را می‌ستانند.» هدایای ایشان موجب امتنان گردید. مقدمات مراجعت فراهم می‌کردیم که غائله‌ی برچیدن قاجار میان آمد. [قابل ذکر است عده‌ی زمانی از تاریخ امضای فرمان مشروطه تا برچیده شدن سلسله‌ی قاجاریه قریب نوزده سال است.] مکدر شدیم. هراس دست داد به وقت مراجعت جان‌مان معرض تلف درآمد، به کراهِت رحل اقامت انداختیم به همان بلاد فرنگ.

در ایام اقامت احمدشاه در ممالک فرنگ، اسباب شد تا به ایشان عرض ارادت نماییم من باب تقدیم مصحف جناب اتابک و زمین نهادن دینی که بر عهده‌ی شخص‌مان مانده بود، و عرضه‌داشت سیاهه‌ی مخارج. عبدپروری مبذول داشتند. با این همه، تفصیل دخول به عرض‌مان نفرمودند. صد فقره بیش‌تر

کینه به دل مان اوفتاد از بساط مشروطه، از این باب که قوهی شاهی از ایشان سلب بود و رسم بذل از ایشان اوفتاده بود. از کار شخصشان از حالت مان چیزی باقی نماند. شَلَق شدیم. همین قدر معلوم باد که دوام کار مان بی دوام شد و از عهدهی جواب زندگانی عاجز شدیم. احتیاج و پریشانی و عجز از معیشت و زندگانی به فقر مان انداخت و از صدمه‌ی آن بی‌پا شدیم. از همین روی چون و چند مصحف جناب اتابک به عهدهی تعویق اوفتاد تا بدین ایام.

مُجمل که عمر ما در بلاد فرنگ به مؤانست با این مصحف گذشت و در ادبار و نحوست و وبال، و ثوقِ اطمینان یافتیم روزگار زندگی مان فقره‌ی ثانی زندگی جناب اتابک بوده است. هر دو سفر کردیم و از ثمره‌ی سفر کفایت وافی نیافتیم. هر دو عیال و طفل خرده‌سال در خاک کردیم و نماند در دلتنگی و تشویش هر دو سرمان الا یاد جامه‌ای اناری‌رنگ و سربندی که گل‌های پامچال داشت. زیاده جسارت گردید. عرضی نیست.

امضا [خوانده نشد].

حین التحریر: در مصحف جناب اتابک برخی معلولات و مدخولات مکشوف گردید، ایشان را به تحریر شخص مان زیادت کردیم و صنعت مسوده‌نویسی اختیار کرده، شرح عمل نمودیم. ان شاء الله مقبول اوفتد.

